

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره چهل و چهارم، بهار ۱۳۹۶: ۱-۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۱۸

توصیف در داستان رستم و سهراب

قدسیه رضوانیان*

احمد احمدی شیخلر**

چکیده

توصیف، بخش عمده‌ای از متون ادبیات را تشکیل می‌دهد، اما با توجه به اهمیت موضوع، چندان‌که باید - به‌خصوص در ادبیات فارسی - مورد توجه قرار نگرفته است. مقاله حاضر سعی می‌کند، ضمن نقد تعاریف و نظریات پیشین و با روشی متمایل به شیوه ساختارشناسان، طبقه‌بندی تازه‌ای از انواع توصیف ارائه دهد که از طریق تحلیل توصیف‌شناختی داستان رستم و سهراب به‌دست آمده است. بر این اساس، توصیف گزاره‌ای زبانی و هستیک (و نه ایستا یا ثابت) است که به‌ازنمایی ویژگی می‌پردازد و دارای سه عنصر اساسی است: موضوع (موصوف)، کلام توصیف‌گر و ویژگی. این پژوهش در صدد اثبات این نکته است که توصیف، نقشی اساسی و تعیین‌کننده در هر متن ادبی به‌عهد دارد؛ زیرا بستر روایت و اساس شعر، توصیف است. از این رو انواع مختلف توصیف، در یک متن روایی توصیفی، یعنی داستان رستم و سهراب، از نظر شکلی و محتوایی بررسی می‌شود و سعی دارد بر اساس این مصداق، به نوعی نظریه توصیف در ادبیات فارسی ره ببرد.

واژه‌های کلیدی: توصیف، توصیف‌شناسی، روایت‌شناسی، داستان رستم و سهراب.

ghrezvan@umz.ac.ir
akman_l@yahoo.com

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران
** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران

مقدمه

شاید کم‌تر پژوهش‌گری در زمینه ادبیات باشد که نام کتاب «رمان‌های کلیدی جهان»، اثر دومینیک ژنس^۱ را نشنیده باشد؛ اما قطعاً، هیچ‌کس این اثر را شاهکار ادبی نمی‌داند، اگرچه خلاصه بسیاری از شاهکارهای ادبیات بشری را در خود جای داده است؛ زیرا صرف بیان توالی رخدادها و گزارش ماجرا نمی‌تواند اثر ادبی ایجاد کند. جدا از شیوه بیان، یکی از عوامل اصلی تمایز گزارش رخدادهای خبری از داستان‌ها و تمایز جملات ساده روزمره از اشعار، حضور یا غیاب توصیف در متن است.

اصطلاح توصیف، واژه‌ای است برگرفته از ریشه عربی «وصف» در باب تفعیل که در فرهنگ‌های قدیم عربی، و عربی به فارسی و همچنین در فرهنگ‌های قدیم فارسی به فارسی و نیز در متون ادبی قبل از قرن هشتم مطلقاً وجود ندارد؛ و از آنجا که این واژه در فرهنگ‌های فارسی نظیر آندراج و ناظم‌الاطباء راه یافته است، به حتم می‌توان ادعا کرد که این واژه برساخته فارسی‌زبانان است (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۰۵ و راغب اصفهانی، ۱۳۶۲ و بیهقی، ۱۳۷۵ و زوزنی، ۱۳۷۴ و صفی‌پور، بی‌تا و آذرنوش، ۱۳۸۸: ذیل مدخل «وصف» و برای آندراج و ناظم‌الاطباء ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۶ ذیل مدخل توصیف). می‌توان با اندک تسامحی بهترین معادل توصیف را در زبان فارسی، باز نمود یا گزارش و در زبان عربی واژه وصف، بیان و یا شرح دانست؛ هر چند در متون کهن «صفت» نیز با کاربرد معنایی نزدیک به توصیف آمده است. (در صفت بهار گوید. در صفت علم گوید. در صفت مجاهدت نفس گوید و...). در ادبیات کهن فارسی، توجه به عنصر توصیف از اهمیتی خاص برخوردار بوده است و شعرا و نویسندگان، از توصیف‌ها به نحوی چشم‌گیر استفاده کرده‌اند. فراوانی استفاده از توصیف‌ها و نوع توصیف‌هایی که در متون به کار می‌رود، ارتباط مستقیم با سبک و نوع متن و دوره آفرینش اثر دارد و بخشی از محاکات و ادبیت متن به‌شمار می‌آید: جایگاه توصیف در بلاغت فارسی، مسئله‌ای درازدامن مفصل است که می‌توان پژوهشی جداگانه را به آن اختصاص داد، زیرا اساس علم بیان که بخش مهمی از بلاغت است، بر شگردهای توصیف بنا شده است.

نخستین شگرد بیانی که در این بخش با توجه به زیرساخت توصیفی بررسی

1. Dominique Szenes

می‌شود، تشبیه است.

تشبیه، عبارت است از اشتراک دو چیز در یک یا چند صفت. تشبیه وصف کردن چیزی است به چیزهای مشابه و نزدیک بدان از یک جهت یا جهات مختلف (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۵۳). در اینکه زیرساخت تشبیه، توصیف است، نیاز به توضیح و استدلال فراوانی نیست. وقتی گفته می‌شود قامت در بلندی شبیه سرو بود، مشخص است که برای توصیف قامت، از تشبیه استفاده شده است. اما ساز و کار این توصیف شیوه‌ای خاص است که ارزش زیبایی‌شناسیک دارد. این ارزش از عمقی خاص برخوردار است؛ زیرا علاوه بر بلندی که در وجه شبه ذکر شده است، خرمی، بالندگی، سرسبزی و نشاط و بسیاری از تبادرکنندگان ضمنی سرو، که این واژه در طول تاریخ خود، برای اهل زبان جمع‌آوری و ذخیره کرده است به صورت ضمنی بیان می‌شود. برای پذیرفتن این مدعا- حضور این معانی ضمنی- کافی است به جای سرو اسم شیء بلند دیگری را قرار دهیم؛ مانند کوه یا چنار یا ستون یا نردبان.

بنات النعش گرد قطب همی‌گشت چو اندر دست مرد چپ فلاخن
(منوچهری دامغانی، ۱۳۸۲: ۸۶)

در بیت فوق بنات النعش و چگونگی گردش آن مشبه و موصوف هستند. توصیف مشبه، در وجه شبه و مشبه به آمده است. در خصوص این بیت گفتنی است که گردان بودن خود توصیفی است برای بنات‌النعش که در سطح واژگان رخ داده است. این وصف از بنات النعش خود مجدداً با مقایسه با فلاخن در دست مرد چپ توصیف شده است. این توصیف که در سطح جمله رخ داده است، دو جمله را در یک محور قرار داده است. هنگامی که از زیرساخت توصیفی تشبیه سخن گفته می‌شود، به راحتی پذیرش این موضوع میسر می‌شود که اگر زیرساخت تشبیه توصیف است، زیرساخت تمثیل نیز توصیف است. اینکه خواجه نصیر در اساس‌الاعتباس و شبلی نعمانی در شعرالعجم تمثیل را با نام استدلال می‌خوانند، خالی از نکته‌ای نیست. اما از دید هر دو تمثیل و تشبیه تعاریف بسیار مشابهی دارند. با این وصف تحلیل یک بیت به عنوان نمونه می‌تواند موضوع را روشن‌تر نماید:

روشن‌دلان خوش‌آمد شاهان نگفته‌اند آئینه عیب‌پوش سکندر نمی‌شود
(کلیم کاشانی به نقل از شفیع کدکنی، ۱۳۶۶: ۸۳)

شاعر در بیت مزبور برای اثبات موضوعی که در مصراع نخست گفته است، در مصراع دوم از تمثیل استفاده کرده است. روشندان هرگز برای شاهان تملق و چاپلوسی نکرده‌اند؛ همانطور که آئینه عیب اسکندر را از او پنهان نکرد. اینکه روشندان خوش‌آمد شاهان نگفته‌اند، مانند این است که آئینه عیب‌پوش سکندر نمی‌شود.

در این مثال علاوه بر اینکه معنای کلی مصراع نخست، در مصراع دوم توصیف شده است، به‌صورتی بارزتر، هر یک از واژه‌های مصراع اول با واژه متناظر خود در مصراع دوم مقایسه شده است: روشندان مانند آئینه هستند. خوش‌آمدن گفتن (تملق و...) عیب‌پوشی است. در کنار این تناظر، نقطه‌نظرات دیگری هم در سایه توصیف مطرح می‌شود: روشن‌دل متملق نیست. تملق نوعی صحنه گذاشتن بر اعمال نادرست و عیوب است.

هرچند تصور بسیاری بر این است که از دیرباز استعاره را برگرفته از تشبیه می‌دانسته‌اند، در واقع از همان ابتدا نیز برخی بودند که در تعریف استعاره از تشبیه استفاده نکرده‌اند. جاحظ در «البیان و التبیین» می‌گوید: استعاره نامیدن چیزی است به نامی جز نام اصلی‌اش، هنگامی که جای آن چیز را گرفته باشد (به نقل از شفیع‌کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۱۰). به نظر می‌رسد دیدن استعاره از منظر تشبیه یا ندیدن آن از این منظر، مبحثی فلسفی یا دست‌کم زبان‌شناختی است. اینکه چه فرایندی در ذهن رخ می‌دهد که آفرینشگر دست به استفاده از استعاره می‌زند، در اینکه زیرساخت استعاره توصیف است یا نه تأثیری نمی‌گذارد اما در چگونگی تبیین این موضوع دخیل است. اگر تشبیه با حذف یکی از طرفین و ادات تشبیه به استعاره تبدیل شده است، توصیف بودن زیرساخت استعاره آشکار است. گوینده در توصیف موصوف، از تشبیه استفاده کرده است اما برای همسانی بیشتر بین طرفین تشبیه یا تأثیرگذاری یا زیبایی بیشتر کلام، یکی از طرفین و ادات تشبیه و در بسیاری موارد وجه شبه را حذف کرده تا با جایگزینی، این همانی را با اغراق همراه کند. از این منظر، همان توضیحی که در خصوص توصیفی بودن زیرساخت تشبیه گفته شد، با اندک تفاوتی برای استعاره نیز قابل بیان است.

اما اگر گوینده واقعا این را همان می‌بیند یا برای نامیدن معشوق از واژه آهو استفاده کرد، نه برای اینکه بگوید معشوقش شبیه آهوست؛ بلکه به این دلیل که ناخودآگاه این نام را برای او مناسب‌تر دید یا اینکه او را آهو دید. پایه استعاره به دلیل ابتدا بر تشبیه توصیف است اما از منظری بسیار عام و کلی؛ از منظری که زبان را نه به صورت

قراردادی، بلکه به صورتی آگاهانه و مرتبط موظف به نام‌گذاری و از این رهگذر، آن را محمل توصیف می‌کند:

و اذا العنایه لاحظتک عیونها (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۱۴)

هنگامی که عنایت چشمانش را به سمت تو متوجه نمود (یا نماید).

در بیت فوق که از مثال‌های معروف استعاره بالکنایه است، گزاره‌های زیر استنباط می‌شود:

عنایت چشم دارد و بیناست.

عنایت مانند انسان‌هاست که می‌تواند به دیگران توجه کند.

عنایت چشمانش را معطوف به تو کرد (یا اگر بنماید).

تشخیص نیز که قرابت زیادی با این نوع از استعاره دارد، به همین ترتیب از توصیف برمی‌خیزد یا توصیف را به‌طور ضمنی با خود دارد. تشخیص انواع گوناگونی دارد که شامل ترکیباتی نظیر دست روزگار و جمله‌های پیاپی و طولانی مانند ابیات زیر می‌شود:

بر لشکر زمستان نوروز نامدار کرده است رای تاختن و قصد کارزار
وینک بیامده است به پنجاه روز پیش جشن سده طلایه نوروز و نوبهار
(منوچهری دامغانی، ۱۳۸۲: ۳۹)

در مثال نخست -دست روزگار- روزگار با صفت جاننداری توصیف شده است که دست دارد. و در مثال دوم فرارسیدن نوروز و بهار، با صحنه‌ای رزمی که خود با عنصر توصیف ترسیم شده، توصیف شده است. از سوی دیگر، زمستان و نوروز جاندار انگاشته شده و موصوف به صفات جاننداری، پادشاهی و توان رزم و لشکرکشی و مدیریت جنگ شده‌اند. در این تصویر، جشن سده نیز طلایه‌دار لشکر زمستان معرفی شده و با صفات انسانی وصف گردیده است. جشن جاندار است که می‌تواند بیاید. جشن سده مانند طلایه لشکر است که پنجاه روز زودتر از سایر سپاهیان در وضعیت مستقر می‌شود. پنجاه روز پیش از نوروز بودن زمان جشن سده با پنجاه روز مقدم‌تر بودن طلایه لشکر مقایسه و توصیف شده است.

در میان فنون بیانی ادبیات، یکی از توصیفی‌ترین فنون، فن کنایه است. کنایه به راحتی در یک عبارت کوتاه دو توصیف را جای می‌دهد. به‌عنوان مثال، در عبارت «فلان

نقی الثوب: فلان کس پاکدامن است» دو مورد توصیف به چشم می‌خورد. نخست اینکه فلان موصوف قرار گرفته و با نقی الثوب توصیف شده است و دیگر اینکه مبراً بودن از گناه با ترکیب پاک بودن دامن مورد وصف قرار گرفته است. گونه‌های مختلف کنایه نیز چنین زیرساختی را در خود دارند. برای مثال، اگر به تعریض به فرد مردم‌آزاری بگویند: «المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه»، آن فرد را با اوصاف مردم‌آزاری و همچنین، کسی که مسلمانان و اطرافیان از زبان گزند یا از اعمالش در امان نیستند و همچنین با صفت غیر مسلمان بودن، توصیف کرده‌اند.

در بیت معروف خاقانی که معمولاً آن را یکی از نمونه‌های بارز تعریض در کتب سنتی مطرح می‌کنند، عنصر توصیف زیرساخت جمله است:

به تعریض گفتی که خاقانیا چه خوش داشت طبع روان عنصری
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۹۲۶)

نخست اینکه در اینجا تعریض متوجه شاعر شده و او را در مقایسه با عنصری شاعری فاقد طبع روان توصیف می‌کند. به عبارت دیگر در این تعریض، بیت با معرفی دیدگاه معارض که عنصری را شاعری دارای طبع روان توصیف می‌کند، به‌طور ضمنی، خاقانی را از آن وصف خالی و او را صاحب طبعی که روان نیست یا در مقایسه با عنصری طبع چندان روانی ندارد، معرفی می‌کند. بنابراین در تعریض دو بار از عنصر توصیف - بدون در نظر گرفتن توصیف‌های جزئی‌تر در سطح واژه‌ها - استفاده می‌شود. این موضوع در مثال پیشین (المسلم ...) نیز مشهود است. نخست مسلم توصیف می‌شود تا به‌طور ضمنی، مخاطب را توصیف کند و سپس، نفس مطرح شدن این وصف از مسلم در موقعیتی خاص، به توصیف مخاطب می‌انجامد؛ مخاطبی که مسلم نیست زیرا به صفات مسلم که در متن آمده موصوف نیست.

و به همین ترتیب در سایر انواع کنایه نیز زیرساخت، توصیف است. شگردهای بیانی که از اساسی‌ترین عوامل ادبیت متن هستند، زیرساختی توصیفی دارند و نه روایی. توصیف زیرساخت تشبیه، استعاره، تمثیل و کنایه است.

توصیف در تمامی زبان گسترانیده شده و نمی‌توان مرز دقیقی بین توصیف و روایت ترسیم نمود. اینکه برخی توصیف را زمان مرده و حضور توصیف را مانع از توالی و

پیوستگی روایت می‌دانند، البته در خصوص برخی از انواع توصیف صدق می‌کند اما بسیاری از انواع توصیف همراه و همگام با توصیف پیش می‌روند.

پرسش‌های اساسی در باب ماهیت این موضوع - به‌ویژه در پژوهش‌های داخلی و با تکیه بر متون ادبیات فارسی - بدون پاسخ است. این پرسش‌ها، پرسش‌های کلیدی تحقیق حاضر هستند. این که توصیف چیست؟ ساختار و شکل توصیف چگونه است؟ انواع توصیف کدام است و از چه جایگاهی در ادبیات - و در اینجا شاهنامه - برخوردار است.

البته کوشش‌هایی پیرامون یافتن پاسخ هر یک از این پرسش‌ها در میان پژوهش‌های ادب‌پژوهان به چشم می‌خورد که به‌نوعی پیشینه این پژوهش به‌شمار می‌رود.

پیشینه پژوهش

پیش از ورود به بررسی پیشینه تحقیق اشاره به چند پژوهش که به‌لحاظ عنوان، می‌تواند با پژوهش حاضر مرتبط باشد، ضروری می‌نماید. یکی از این پژوهش‌ها، پایان‌نامه‌ای است تحت عنوان وصف در شاهنامه فردوسی. این پژوهش که توسط محمد جاویدی صباغیان، در سال ۱۳۷۰ انجام یافته‌است، که در آن وصف‌های برجسته و مشخص شاهنامه، استخراج و تحلیل شده‌اند که کوشش نگارنده در فهرست کردن توصیف‌ها از نظر محتوا و در ذیل هفت موضوع، محدود شده‌است. این موضوع‌ها عبارتند از: وصف شخص‌ها، شخصیت‌ها، صحنه‌های رزمی، صحنه‌های بزمی، غیر بشری، اشیاء و طبیعت (ر.ک: واعظی، ۱۳۷۰).

مورد دیگر، مقاله‌ای است با عنوان پژوهشی در صفت‌های تصویرساز شاهنامه که توسط سید آرمان حسینی آباریکی و دکتر موسی پرنیان نگاشته شده‌است. این پژوهش، تنها به بررسی صفت‌ها در پاره‌ای از ابیات شاهنامه پرداخته است (ر.ک: آباریکی و پرنیان، ۱۳۹۱).

مقاله دیگری با نام بلاغت وصف در داستان سیاوش، توسط تورج عقداپی در مجله زیبایی‌شناسی ادبی، به طبع رسیده‌است. این مقاله که انواع وصف را در صفت‌ها، قیدها و فعل‌های توصیف‌گر، می‌بیند. از لحاظ کارکرد، وصف‌ها را به دو دسته روایت‌گر و حماسی تقسیم می‌کند و از لحاظ محتوا، به دو نوع توصیف ذهنی و عینی معتقد است (عقداپی، ۱۳۹۴: ۹-۴۴).

این پژوهش بر آن است که چارچوب و نظریه‌ای تازه در بررسی توصیف و انواع آن ارائه کند و در این زمینه ادبیات پژوهشی گسترده‌ای وجود دارد که مبنای نظری آن را شکل می‌دهد. در پژوهش‌های معاصر، توجه به مسئله توصیف در ادبیات و همچنین در روایت‌شناسی، جسته و گریخته، قابل پی‌گیری و مشاهده است.

نخست باید به این نکته اشاره شود که مدخل توصیف یا معادل انگلیسی آن در بسیاری از فرهنگ‌های اصطلاحات ادبی و نقد مانند فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی کادن و مکاریک و آبرامز نیامده است (ر.ک: Abrams, 2008 و مکاریک، ۱۳۸۴ و Cudden, 2013). اما این به آن معنا نیست که موضوع توصیف از دید پژوهشگران معاصر به عنوان مدخلی مهم موضوعیت نداشته باشد.

ژرار ژنت مقاله‌ای تحت عنوان مرزهای روایت دارد که در آن اهمیت توجه به تقابل روایت و توصیف که در سنت دانشگاهی بر آن تأکید شده را موضوعی می‌داند که نیازمند پژوهش‌های بنیادی و گسترده است. در این مقاله، ژنت سعی می‌کند درهم آمیختگی روایت و توصیف را نشان دهد و تفاوت‌های این دو نمود سخن را تبیین نماید. او این تفاوت‌ها را یکی از مرزهای روایت می‌داند (Genette, 1982: 133). پیشتر، تزوتان تودوروف نیز در مقاله‌ای با نام تحلیل ساختاری روایت از اهمیت عنصر توصیف در کنار عناصر روایت و گفتمان که هنری جیمز منکر وجود خالص آنها در متن شده بود، دفاع کرده بود (Todorov, 2009: 71).

والاس مارتین در کتاب نظریه‌های روایت خود، بخشی را به نمایه‌ها، آگاهی‌دهنده‌ها و نقش‌مایه‌های ایستا اختصاص داده و در این جستار درباره توصیف به عنوان یکی از نمودهای غیرروایی در متن صحبت می‌کند اما او نیز ناچار درهم آمیختگی مفاهیم در این حوزه را مطرح می‌کند (مارتین، ۱۳۹۳: ۸۹).

بحث نسبتاً مشابهی نیز با آنچه مارتین ارائه می‌کند، توسط فلودرنیک مطرح شده است. او موضوع توصیف را البته نسبتاً با اندک پراکندگی و در نهایت ایجاز در حوزه مفاهیم، با عنوان متن غیرروایی تبیین می‌کند و به سرعت از موضوع می‌گذرد (Fludernik, 2009: 117). اطلاق اصطلاح غیرروایی به عنصر توصیف در متن احتمالاً

نخستین بار توسط چتمن^۱ صورت گرفته باشد. به هر حال تأکید او بر عناصر سه‌گانه غیرروایی متن در مباحث مربوط به توصیف دیده می‌شود (Abbott, 2009: 323).

تحقیق مفصل و دقیقی توسط انسگر نیونینگ با عنوان گونه‌شناسی، بوطیقا و تاریخ توصیف در داستان انجام یافته است که در طی آن، از دیدگاه‌های گوناگون، انواع توصیف را بررسی کرده و آنها را در زیرشاخه‌های کلی و سپس شاخه‌های فرعی‌تر تحلیل نموده است (Nünning, 2007: 114).

در این راستا پژوهش‌های مفصل دیگری نیز انجام یافته است. یکی از این پژوهش‌ها کتابی است با نام توصیف در شعر سنتی عرب. در این کتاب، کاربرد توصیف با عنوان وصف در قصاید چند تن از شاعران عرب مورد پژوهش واقع شده است. مؤلف کتاب، به شرحی دقیق در خصوص انواع وصف در قصاید عربی از دوران پیش از اسلام تا قرن هشتم (آخرین شاعر مورد بررسی وی، ابن زمرک اندلوسی است)، می‌پردازد و در این مسیر، قصاید هر یک از شاعران را از منظر توصیف طبیعت، شادخواری، زیبارویان، سلاح و ... بررسی می‌کند (ر.ک: Motoyoshi, 2003).

پژوهش دیگری با عنوان کاربردهای توصیف در شعر، توسط والتر برنهارت^۲ به رشته تحریر درآمده است. وی در این مقاله سعی می‌کند عناصر توصیف را در زیبایی‌شناسی شعر سنتی اروپا با بررسی اشعاری از ادبیات انگلیس تشریح کند (Bernhart, 2007: 129). عناصر و زیرشاخه‌های توصیف نیز به طور مجزا مورد تحلیل و پژوهش قرار گرفته‌اند. مانند کتابی که گمل^۳ دربارهٔ فضا و زمان در روایت تألیف کرده است (ر.ک: Gomel, 2014). یا کتاب شخصیت‌ها تألیف اسکات کارد^۴ که بیشتر جنبهٔ آموزشی برای داستان‌نویسان دارد (ر.ک: Scott card, 1999).

در پایان این بخش لازم است کتاب دیگری به نام بوطیقای توصیف، معرفی شود که با نگاهی به معنی توصیف و وصف به تحلیل آثاری از شاعران و نویسندگان، با توجه به وصف‌هایی که در آثارشان آمده است، می‌پردازد (ر.ک: Hewllet Koelb, 2006).

متأسفانه دربارهٔ توصیف کتاب مستقلی در ایران تألیف نشده است - یا نگارندگان تا

1. Chatman
2. Bernhart
3. Gomel
4. Scott kard

به امروز ندیده‌اند-، اما برخی از محققان مانند میرصادقی در بخش‌هایی از کتاب خود (عناصر داستان)، کاملاً اشاره‌وار به موضوع توصیف پرداخته‌اند. میرصادقی، تنها در فصلی که با عنوان صحنه (یکی از عناصر داستان) طرح کرده است، در دو خط توضیح می‌دهد که توصیف یکی از شیوه‌های تکیه نویسنده بر جزئیات معنی است (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۲۴۷) و رضایی در یک پاراگراف، به ارائه توضیحی که بیشتر به معنای لغوی نزدیک است، می‌پردازد (رضایی، ۱۳۸۵: ذیل مدخل توصیف).

اما سه مقاله قابل توجه نیز در مجلات تخصصی داخلی در رابطه با موضوع مورد بحث به چاپ رسیده است:

- «بررسی سبک زبانی شاهنامه بر بنیان کاربرد صفات در این منظومه»، نوشته طه صادری: این پژوهش که با انتقادی تقریباً تند، نسبت به شیوه سبک‌شناسی شمیسا، کزازی، مرتضوی و فتوحی آغاز می‌شود، با شمارش دقیق و جزئی صفت‌های استفاده شده و اقسام آن در صفحاتی از شاهنامه، به این نتیجه می‌رسد که آری، استادان مذکور درست می‌گفته‌اند که شاهنامه روان و ساده است اما روشی که بتوان حرفشان را باور کرد، ارائه نکرده بودند: «با این روش می‌توان عباراتی چون سادگی، روانی، پیچیدگی و امثال اینها را تا حدودی دقیق‌تر بیان و اثبات کرد» (صادری، ۱۳۹۱: ۱۱-۲۳).

پژوهش دیگر مقاله‌ای است به نام «تقابل عنصر روایتگری و توصیف در هفت پیکر نظامی»، که توسط نصرالله امامی و قدرت قاسمی‌پور نوشته شده است. در این مقاله تأکید بر ایستا بودن توصیف در برابر پویا بودن روایت، به تبعیت از منابع خارجی تکرار شده است. و همین‌طور است زمان‌مندی و بی‌زمانی روایت و توصیف که بازگویی مکرر نظراتی است که پیش‌تر به آنها اشاره شد و نارسایی و نواقص چنین تحلیل‌هایی تبیین گردید. (امامی و قاسمی‌پور، ۱۳۸۷: ۱۴۵).

مقاله دیگر، بررسی توصیف و کارکردهای برجسته آن در رمان است که توسط پژوهشگران ادبیات فرانسه دانشگاه آزاد اسلامی و یکی از استادان زبان و ادبیات فارسی منتشر شده است. این مقاله، توصیف را از دید کارکردشناسی و بر اساس چند رمان فرانسوی بررسی کرده است (بصیرزاده و همکاران، ۱۳۹۱: ۷۷).

و چندین و چند مقاله داخلی دیگر که هر یک با دیدگاه‌هایی نظیر آنچه که پیش‌تر

ذکر شد، آثار مجزایی را با شگردهای توصیفی بررسی کرده‌اند:

«بررسی تکنیک‌های بیانی توصیف در اشعار نیما یوشیج» از عباس قلی محمدی و ...

«نظریه توصیفی نیما در مجموعه سریویلی» او از شمسی پارسا

«وصف در شعر فروغ فرخزاد» از محبوبه مباشری و ...

جمع‌بندی و نشان دادن خلأ در پژوهش‌های پیشین

نخست اینکه تعاریف و همچنین تقسیم‌بندی‌های ارائه شده در باب توصیف، چندان که باید رسا و جامع و مانع نیست. این موضوع آن‌گاه اهمیت بیشتری می‌یابد که بدانیم، تعارف و تقسیم‌بندی‌های پیشین:

- تنها ادبیات غرب را ملاک قرار داده و در نتیجه از برخی از اشکال و سبک‌ها، غفلت کرده‌اند؛ مانند توصیف‌های تزئینی، توصیف‌های عرفانی و ...
- بخشی عمده از متون ادبی را نادیده انگاشته و فی‌المثل تنها شعر و یا تنها داستان را ملاک قرار داده‌اند.

دوم اینکه، نگاه به متن ادبی از منظر توصیف، با برشمردن انواع و اقسام آن پس از ارائه تقسیم‌بندی و تعریف علمی، چنان‌که نمونه‌ای از آن در این پژوهش، صورت پذیرفته است، دریچه تازه‌ای از تحلیل متن را به روی منتقد و مخاطب می‌گشاید که با درنگ بر متن، علاوه بر ایجاد التذاذ ادبی بیشتر، دریافت تازه‌ای از سبک‌شناسی فردی و غیرفردی به‌وجود می‌آورد. روشی که پیش از این مورد توجه پژوهشگران ادبی قرار نگرفته است.

بحث

ژنت در این باب در مقاله «مرزهای روایت» می‌گوید، تعریف ساده و رایجی از روایت وجود دارد که عبارت است از: بازنمود رویداد یا رشته‌ای از رویدادهای واقعی یا خیالی به وسیله زبان به ویژه زبان نوشتاری. ژنت در این مقاله به نقد این تعریف می‌پردازد. او معتقد است که این تعریف، متمایزکننده نیست و روایت را از فرم‌های غیرروایتی جدا نمی‌کند. ژنت برای ایجاد این تمایز، سه تقابل بنیادین که مرزهای روایت را معین

می‌کنند، تبیین می‌کند: نقل/محاکات؛ روایت‌گری/توصیف و روایت‌گری/گفتمان (Genette, 1982: 133).

او در بخش تفکیک روایت و توصیف معتقد است که روایت‌ها بر دو نوع بازنمود استوارند. این دو نوع در هم تنیده‌اند و نسبت کاربردشان در روایت‌های گوناگون فرق می‌کند: باز نمود کردارها یا رخدادها که روایت‌گری نامیده می‌شود و بازنمود نوع دوم بازنمود چیزها و شخصیت‌هاست که از آن به توصیف تعبیر می‌کنیم.

به عنوان مثال، مصراع نخست در بیت زیر به بازنمود شخصیت هجیر می‌پردازد و مصراع دوم به بازنمود کردار او:

هجیر دلیر و سپهبد منم سرت را هم‌اکنون ز تن برکنم^۱
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳۰۸)

بر پایه تعریف ژنت، مصراع نخست، یک جمله توصیفی و مصراع دوم یک جمله روایی است اما اگر دو جمله ترکیب شوند و جمله «من، هجیر دلیر و سپهبد، هم‌اکنون سرت را ز تن برکنم». را تشکیل دهند، با یک جمله روایی مواجهیم. در این جا نبود فعل اسنادی، جمله توصیفی را از بین می‌برد اما توصیف کماکان، در قالب دو واژه دلیر و سپهبد باقی می‌ماند.

پیش از هر چیز باید مشخص شود که چه چیز توصیف است و چه چیز توصیف نیست. یکی از دلایل عدم بررسی ماهوی توصیف، اشباع کاذب ذهنی در وضوح تعریف توصیف بوده است. توصیف، مفهومی از پیش تعریف شده به نظر می‌رسد اما هنگامی که بنا باشد این مفهوم تعریف شود، دشواری این امر مشخص می‌شود.

غالب تعاریف به دست آمده از توصیف، با قرار دادن آن در مقابل روایت همراه است. این تقابل در تحلیل‌های تودوروف، توماشفسکی (Tomaszewski)، رولان بارت (Barthes)، ژرار ژنت (Genette)، فیلیپ هامان (Haman) والاس مارتین (Martin)، نیونینگ، فلاگماچر (Pflugmacher) و فلودرنیک (Fludernik) به وضوح دیده می‌شود.

توصیف، نوعی از متن است برای شناخت ویژگی‌های مکان‌ها، زمان‌ها، اشخاص و مفاهیم

۱. از این پس، در استناد به ابیات شاهنامه، تنها به ذکر شماره صفحه اکتفا می‌شود.

که در سنت پژوهش‌های ادبی غرب بر نقش آن در متوقف کردن زنجیره‌های روایت‌ها تأکید شده است (Pflugmacher, 2005: 101, Genette, 1982: 132).

- توصیف، گزاره‌ای هستیک است در مقابل روایت که گزاره‌ای فرایندی است (Chatman, 1975: 213).

- تنها سنجه برای بررسی توصیف آن هم به گونه‌ای سربسته، معیاری ارجاعی است. توصیف به بازنمایی اشیاء می‌پردازد و روایت‌گری به بیان کنش‌ها (هامان به نقل از امامی، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

- توصیف، ارزش کارکردی غیرمستقیمی در متن به عهده دارد و در نهایت سازنده درجاتی از شخصیت‌پردازی و فضای داستان است (Barthes, 1982: 11).

متوقف کردن زنجیره روایت و ایجاد مکث در داستان توسط توصیف، در تعبیر آدام و پوتی‌ژان (Adam and Petit jean) نیز دیده می‌شود:

- توصیف، نوعی مکث و یا زمانی مرده در توالی حوادث داستانی است و از این دیدگاه ضد روایت محسوب می‌شود. اگر توصیف در داستان گسترش یابد با ایجاد انقطاع در سیر حوادث داستانی باعث توقف زمان روایت می‌گردد و همچون زائده‌ای سیر کنش داستانی را متوقف می‌سازد (آدام و پوتی‌ژان به نقل از بصیرزاده و ...، ۱۳۹۱: ۸۶).

از مجموعه آنچه ذکر شد می‌توان این تعریف را استنباط کرد که توصیف، گزاره‌ای هستیک است که به بازنمایی ویژگی‌های اشیاء، اشخاص، مکان‌ها، زمان‌ها، و مفاهیم می‌پردازد، زنجیره روایت را متوقف می‌کند و از آنجا که در توصیف کنش رخ نمی‌دهد، کارکردی غیرمستقیم در متن به عهده دارد.

این تعریف، نمی‌تواند تعریفی دقیق و کامل باشد زیرا در بسیاری از توصیف‌ها کنش هم رخ می‌دهد. با این تعریف اگر از خواننده‌ای خواسته شود که توصیف‌های یک متن، مانند شاهنامه را از سایر بخش‌های آن جدا کند، البته در بسیاری موارد کار ساده است. بیت‌هایی توصیفی؛ مثل:

دو ابرو کمان و دو گیسو کمنند به بالا به کردارِ سرو بلند
(فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۰۳)

اما در پاره‌ای موارد، تعیین این‌که بیتی توصیفی است و یا خیر، با اندکی دشواری همراه است:

تهمتن به گفتار او شاد شد روانش ز اندیشه آزاد شد
(فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۰۲)

از سویی شاد شدنِ تهمتن بخشی از کنش‌ها و رخداد‌های داستان است و این بیت به این رخداد اشاره می‌کند و از سوی دیگر، تهمتن با صفتِ شادمانگی و روانش با صفتِ آزادی و فراغت توصیف شده است. براساس تعاریف ذکر شده این بیت هم توصیفی است و هم روایتی. چالش‌های دیگری نیز در این تعریف از توصیف وجود دارد. به عنوان مثال هنگامی که نویسنده در توصیف چگونگی احوال شخصیتی از اشخاص داستان، از گزاره‌هایی حاکی از روایت و رخداد و کردار و کنش استفاده می‌کند، گزاره‌ها اگرچه با کنش همراه هستند اما به بُعد روایت‌گری متن تعلق ندارند و با زنجیره روایت و پیوستگی داستان مرتبط نیستند. چنان‌که در ابیات زیر، کنش‌هایی به رستم نسبت داده می‌شود اما این بخش روایی نیست، بلکه توصیف عاشقانه شجاعت او از زبان تهمینه است:

که از شیر و دیو و نهنگ و پلنگ	نترسی و هستی چنین تیزچنگ
شب تیره تنها به توران شوی	بگردی بر آن مرز و هم نغنوی
به تنها یکی گور بریان کنی	هوا را به شمشیر گریان کنی
هرآن کس که گرز تو بیند به چنگ	بدرّ دل شیر و چنگ پلنگ
برهنه چو تیغ تو بیند عقاب	نیارد به نخچیر کردن شتاب
نشان کمند تو دارد هژبر	ز بیم سنان تو خون بارد ابر

(همان: ۳۰۳)

بنابراین توصیف می‌تواند در قالب کنش بیان شود و همچنین، گزاره‌ای می‌تواند همزمان بیان‌گر کنش و توصیف باشد.

موضوع دیگر این است که تعریف و شناختِ توصیف، توسطِ روایت در صورتی صحیح است که ابتدا مسلم شود، توصیف تنها در خدمتِ داستان و روایت است و وجودی مستقل از آن ندارد؛ حال آن‌که در بسیاری از موارد، توصیف، ذاتِ متن است. مانند قطعات ادبی که تنها به بیانِ مافی‌الضمیر، زیبایی‌ها یا زشتی‌های جهان پیرامون و... می‌پردازند.

در تعاریف فوق توصیف را گزاره‌ای «هستیک» معادل «Static» قلمداد کرده‌اند در مقابلِ روایت که گزاره‌ای «فرایندی» معادل «Dynamic» است. واژه «هستیک»، قطعاً

نسبت به «ایستا» معادل مناسب‌تری برای «Static» است هرچند شاید «وضعی» یا «وضعیتی» وافی‌تر باشد. به هر حال اگر منظور از هستیک بودن، ثابت بودن یا فقدان جریان داشتن باشد، صحیح نمی‌نماید زیرا توصیف می‌تواند، کاملاً «فرایندی» باشد؛ نظیر شاد شدن و سایر مثال‌های فوق.

بنابر آن چه گفته شد، کنشی نبودن «توصیف»، صرفاً در خدمت روایت بودن توصیف و کارکرد مستقیم نداشتن آن در متن، از تعریف توصیف حذف می‌شود و این تعریف باقی می‌ماند که توصیف گزاره‌ای است هستیک که به بازنمایی ویژگی اشیاء، افراد، مفاهیم، زمان‌ها و مکان‌ها در متن می‌پردازد. مرکز ثقل و نقطه اصلی این تعریف، عبارت «بازنمایی ویژگی» بودن آن است.

سه عنصر، اساس تشکیل‌دهنده توصیف هستند. زیرا هنگامی که زبان، به بازنمایی ویژگی می‌پردازد و فرایند توصیف رخ می‌دهد، این سه عنصر، الزاماً وجود دارند. نخست: موضوعی (موصوف) که ویژگی آن بازنموده می‌شود، دوم کلام توصیف‌کننده و سوم: ویژگی بازنمود شده:

به بالای سام نریمان بود (فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۰۴)

موضوع: سهراب. کلام توصیف‌کننده: بالای سام نریمان. ویژگی: بلندی قامت.

براساس همین دریافت اولیه از تعریف توصیف، ابیات توصیف‌گر در داستان رستم و سهراب مورد تحلیل قرار می‌گیرد، انواع و اقسام آن تبیین می‌شود و باتوجه به همسانی‌ها و وجوه مشترک نمونه‌های ارائه‌شده، سعی می‌شود تا دیدگاهی کامل‌تر از مفهوم توصیف ارائه گردد.

اگر تندبادی برآید ز کنج به خاک افکند نارسیده ترنج
ستمکاره خوانیمش ار دادگر هنرمند خوانیمش ار بی‌هنر
(همان: ۳۰۰)

ترنج، در بیت نخست با صفت نارسیده توصیف شده است. زیرا موضوع، توصیف‌کننده و ویژگی، هر سه وجود دارند. موضوع (موصوف): ترنج؛ ویژگی: نارسیدگی؛ توصیف‌کننده: نارسیده.

از دید شاعر، ترنج رسیده اگر به خاک افتد، محل بحث نیست. اما اگر ترنج

به خاک افتاده نارسیده باشد، گویی بی‌عدالتی رخ داده است زیرا این ترنج، پیش از رسیده شدن و پخته شدن و تمامی از هستی ساقط می‌شود و مانند سایر ترنج‌ها از زندگی بهره نمی‌برد. بیت بعد، پرسشی فلسفی مطرح می‌کند. این که مرگ عادلانه است یا ناعادلانه؟ اگر مرگ داد است بیداد چیست؟ ز داد این همه بانگ و فریاد چیست؟ (فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۰۰)

با توجه به این بیت، نارسیده ترنج، خود توصیف‌گر مجازی انسانی جوان است. موضوع: انسان؛ کلام توصیف‌کننده: نارسیده ترنج؛ ویژگی: جوانی. اما در این نمونه، رخداد دیگری نیز در زبان به‌وقوع پیوسته است؛ استفاده از زبان مجازی برای توصیف انسان به ترنج و جوانی به نارسیدگی تشبیه شده است و این تشبیه، خود، توصیف دیگری است. در کاربرد مجازی زبان در قالب تشبیه و استعاره و ...، همواره توصیف رخ می‌دهد. انسان با ویژگی ترنج بودن و جوانی با ویژگی نارسیدگی توصیف می‌شود. نقش وجه شبه در کاربرد مجازی زبان، برای تحلیل توصیف‌شناختی متن اهمیت بسزایی دارد. در واقع، ویژگی برشمرده شده در گزاره‌های مجازی را در وجه شبه باید جست‌وجو کرد. این بخش از داستان که اصطلاحاً به آن براءت استهلال گفته می‌شود، مقدمه‌ای است که به‌طور کلی فضای داستان را ترسیم می‌کند که راوی، قصد این‌همانی آن را با واقعه داستانی دارد. این نوع توصیف، کلی‌تر، عام‌تر و فلسفی‌تر از توصیف‌های جزئی است. براین اساس می‌توان به این رویکرد تازه نسبت به توصیف رسید که توصیف، این گنجایش را دارد که به موضوعات عام و همه‌زمانی و همه‌مکانی بپردازد و روایت در تعریف خاصی که روایت‌شناسان ارائه کرده‌اند، بیشتر به سراغ مصداق‌ها و جزئیات‌ها و فردیت‌ها می‌رود و می‌توان گفت که یک رویه توصیف با روایت‌های کلان سروکار دارد؛ درعین حال که قادر است ظرافت‌های مینیاتوری پدیده را نیز ببیند.

در این بخش، صحبت از مرگی زود هنگام برای جوانی نارس است که آدمی را به تشکیک در عادلانه بودن هستی وامی‌دارد و حال و هوای غم‌آلود داستان را با استفاده از واژه‌هایی نظیر بانگ و فریاد که یادآور شیون پس از مرگ سهراب است، به خواننده القاء می‌کند. این مقدمه، توصیف فضای داستان است.

در بخش بعدی، رخداد‌های داستان و روایت‌گری، با توصیفی گذرا از حال درونی

رستم آغاز می‌شود. در تحلیل این بخش، می‌توان نظریه تقابل روایت/توصیف را که در صفحات پیشین به آن اشاره شد، به بوته بررسی گذاشت و گامی در راستای دقیق‌تر شدن تقسیم‌بندی در این حیطة برداشت:

غمی بد دلش ساز نخچیر کرد کمر بست و ترکش پر از تیر کرد
(فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۰۱)

در توصیفی بودن جمله «غمی بد دلش» شکی نیست. جمله «ساز نخچیر کرد» نیز کاملاً روایی است. اما مصراع دوم، کنشی روایت‌گرانه و درعین حال توصیفی است. این جمله به بیان رخدادی از رخدادهای روایت می‌پردازد اما جزئیاتی از رفتار رستم و همچنین چگونگی ساز نخچیر کردن رستم را نیز توصیف می‌کند. بنابراین ایجاد مرز بین روایت، کنش و توصیف، اندکی با ابهام همراه است. در این خصوص می‌توان مدعی شد، جمله‌های کنشی می‌توانند روایی، توصیفی و یا هر دو باشند. بعضی از جمله‌ها صرفاً توصیفی هستند و عاری از هرگونه کنش و روایت‌گری و بعضی از جمله‌ها صرفاً بیان‌گر کنش هستند، بی‌آن‌که در آنها توصیف‌گری دیده شود:

توصیفی: غمی بد دلش

کنشی - روایی: ساز نخچیر کرد

کنشی - توصیفی - روایی: کمر بست و ترکش پر از تیر کرد.

کنشی - توصیفی: شب تیره تنها به توران شوی بگردی بر آن مرز و هم نغوی...

(همان: ۳۰۳). = شجاع هستی.

پس ایجاد تقابل توصیف/کنش یا توصیف/روایت، دست کم در سطح جملات،

چندان صحیح نمی‌نماید.

با این مقدمه، می‌توان وارد مبحث تقسیم‌بندی انواع توصیف شد.

انواع توصیف از نظر شکل

یکی از مهم‌ترین مباحثی که در شناخت توصیف، دارای اهمیت است، شکل توصیف در متن است. آیا توصیف در متن با نمود خاصی ظاهر می‌شود و به لحاظ شکل، از غیرتوصیف، قابل تشخیص است؟

بر اساس آنچه در مورد جمله‌های کنشی - توصیفی گفته شد، جمله‌ها می‌توانند

توصیف‌گر باشند؛ حتی با افعالی که دالّ بر وقوع رخداد هستند. بنابراین، شکل افعال نمی‌تواند توصیفی یا غیر توصیفی بودن جمله‌ها را نشان دهد، اما می‌تواند در تمایز نهادن بین جملات صرفاً توصیفی و جملات کنشی - توصیفی به کار آید.

تشخیص توصیف در متن از غیرتوصیف با سنجش شکل ممکن نیست، زیرا نحوه بروز تمام توصیف‌ها در متن به یک شکل نیست. بعضی از گزاره‌ها آشکارا توصیف‌گر هستند. در این گونه موارد، نویسندگان یا شاعر، توصیف را گسترش داده و مستقیم و صریح به شرح موصوف می‌پردازد. برای مثال، جمله‌هایی با افعال اسنادی و جملاتی دالّ بر استمرار، توصیف‌هایی صریح و مستقیم هستند.

جمله با فعل اسنادی: روانش خرد بود و تن جان پاک (فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۰۳).
جمله دالّ بر استمرار: زنی بود بر سان گردی سوار/ همیشه به‌جنگ اندرون نامدار (همان: ۳۰۸).

اما گاهی توصیف گسترش نمی‌یابد و در حد یک کلمه باقی می‌ماند. مانند استفاده از صفت: رستم نامدار یا سهراب شیر. جدا از این دو گونه نمود توصیف در متن، گاه، توصیف فقط از راه‌های استنباط و استخراج و تأویل، قابل دریافت است. برای این اساس نخستین گام برای تبیین شکل توصیف، توجه به کیفیت ظهور یا عدم ظهور توصیف در متن و گام دوم بررسی چگونگی کمی این ظهور است.

وضوح توصیف: صریح، ضمنی، پنهان

گفته شد توصیف، به طور کلی یعنی شرح ویژگی‌ها. این ویژگی‌ها گاه به طور مشخص با جمله‌های توصیفی مجزا برشمرده می‌شوند، گاهی در لابلای بیان کنش‌ها، به شکل گذرا و ضمنی بیان می‌شوند و گاهی با استنباط و تأویل توسط مخاطب استخراج می‌شوند. دسته نخست را توصیف‌های صریح یا مستقیم، دسته دوم را توصیف‌های ضمنی و دسته سوم را توصیف‌های پنهان می‌نامیم.

توصیف‌های صریح، توصیف‌هایی هستند که به صورت جمله‌های توصیفی در متن می‌آیند و قصد نویسندگان از نگارش آنها وصف است. اما توصیف‌های ضمنی، توصیف‌هایی کوتاه هستند که در میان جمله‌های توصیفی و غیر توصیفی می‌آیند:

از او رستم شیردل خیره ماند بر او بر جهان‌آفرین را بخواند (همان: ۳۰۳)

توصیف حالت رستم (رستم خیره ماند) در مواجهه با دیدارِ تهمینه، توصیفی صریح است. در دل این توصیف صریح، رستم با صفت شیردل توصیف شده است. این توصیف، توصیفی ضمنی است. اما این دو مصراع بر روی هم توصیف‌گر زیبایی تهمینه هستند که در بیت، نه به طور مستقیم، نه ضمنی موصوف را وصف کرده‌اند. این توصیف، توصیفی پنهان است؛ یعنی به رغم شیردلی توان مقاومت در برابر او را نداشت؛ دلش ریخت؛ کنشی روایی را در درون خود دارد؛ دل از دست دادن؛ آن هم دل شیر را. شیر دل را از مفهوم تهی می‌کند. شاید بتوان آن را صفت ایجازی نام نهاد.

مسئله دیگر در باب شکل توصیف این است که در هیچ یک از تعاریفی که در باب توصیف ارائه شد، اشاره‌ای به مقدار آن به لحاظ کمی نشده است. برای تبیین این موضوع تمامی توصیف‌های به کاررفته در متن غم‌نامه مورد بررسی قرار گرفت و مشخص شد که شکل توصیف به لحاظ مقدار، می‌تواند از یک واژه تا چند جمله باشد.

تحلیل توصیف از لحاظ مقدار، مفیدتر خواهد بود آن‌گاه که به نکاتی نظیر این توجه شود که بسیاری از توصیف‌های واژه‌ای (صفت محض)، تحمیل‌گر هستند. یعنی راوی، دیدگاه خود را به مخاطب تحمیل می‌کند اما توصیف‌های مفصل، مجالی فراهم می‌آورند تا مخاطب نیز با تماشای صحنه یا شخصیت بر دیدگاه خود متکی باشد.

مقدار توصیف: کمتر از یک جمله (کوتاه). جمله و جمله وابسته (خلاصه). چند جمله (متوسط). چندین جمله (طولانی).

کمتر از یک جمله (کوتاه)

کوچکترین واحد زبانی که توصیف می‌تواند در آن رخ دهد، واژه است. مانند صفت و قید و برخی از واحدهای نحوی مانند بسیاری از بدل‌ها و ممیزها. ترکیب‌ها و سایر عبارت‌های توصیفی کمتر از یک جمله نیز در این دسته از توصیف‌ها جای می‌گیرند. این توصیف‌ها را می‌توان توصیف‌های کوتاه نام نهاد:

غمی گشت چون بارگی را نیافت سراسیمه سوی سمنگان شتافت

(فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۰۱)

جمله و جمله وابسته (خلاصه)

توصیف‌هایی که در حد یک جمله و یا یک جمله وابسته در متن به توصیف شیء، موقعیت، شخص، فضا یا هر چیز دیگری می‌پردازند، توصیف‌های اصطلاحاً خلاصه

هستند. در این دسته، یک جمله توصیفی که یک جمله توصیفی وابسته در خود داشته باشد نیز قرار می‌گیرد:

غمی گشت چون بارگی را نیافت سراسیمه سوی سمنگان شتافت

(فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۰۱)

چند جمله (متوسط)

اگر دو جمله توصیفی و یا بیشتر در پی هم به صورت متمرکز به توصیفی واحد بپردازند، مصداق این دسته توصیف‌ها هستند که می‌توان عنوان توصیف مفصل را برایشان برگزید:

به بالای سام نریمان بود به مردی و خوی کریمان بود
فرودآرد از ابر پرآن عقاب نتابد به تندی بر او آفتاب

(همان: ۳۰۴)

چندین جمله (طولانی)

توصیف‌های طولانی، توصیف‌های چندجمله‌ای هستند که وجه متمایزشان از توصیف‌های مفصل چندجمله‌ای، علاوه بر کثرت کمی جمله‌ها، استقلالشان از بافت متن و روایت است. این توصیف‌ها یا کاملاً مستقل هستند مانند یک قطعه ادبی؛ و یا در داخل متون -اعم از متون داستانی و غیرداستانی- می‌آیند، اما از متن جدا هستند؛ مانند توصیف‌های طولانی که در بسیاری از رمان‌های کلاسیک دیده می‌شوند. در متون کهن ادبیات فارسی نیز توصیف‌های طولانی، از هر دو نوع (اثر مستقل توصیفی بالفعل و بالقوه)، به وفور وجود دارد. فردوسی روایت‌گری است که توصیف را چندان گسسترش نمی‌دهد که بتوان عنوان توصیف طولانی را به آن اطلاق کرد، اما می‌توان توصیف‌گژدهم از سهراب را در نامه‌ای که او به شاه می‌فرستد، توصیفی طولانی به حساب آورد:

یکی پهلوانی به پیش اندرون که سالش ده و دو نباشد فزون
به بالا ز سرو سهی برتر است چو خورشید تابان به دو پیکر است
برش چون بر پیل و بالاش برز ندیدم کسی را چنان دست و گرز...

(همان: ۳۱۱-۳۱۲)

جدول شماره ۱: فراوانی توصیف‌های شخصیت رستم و سهراب
باتوجه به مقدار توصیف

جمع	چندین جمله‌ای (طولانی)	چند جمله‌ای در پی (متوسط)	جمله و جمله پیوسته (خلاصه)	کمتر از یک جمله (کوتاه)	مقدار توصیف ←
۴۰	۰	۶	۱۵	۱۹	توصیف‌های مربوط به رستم
۷۱	۱	۱۵	۱۷	۳۸	توصیف‌های مربوط به سهراب
۱۱۱	۱	۲۱	۳۲	۵۷	جمع

محتوای توصیف

محتوای توصیف‌ها غیرقابل شمارش هستند. گفته شد عناصر اصلی توصیف، سه عنصر هستند؛ موضوع، کلام توصیف‌گر و ویژگی. این هر سه عنصر به لحاظ محتوا و مصداق، نامحدود هستند. هر وجودی می‌تواند موضوع توصیف قرار گیرد و توصیف شود و هر ویژگی می‌تواند وصف‌کننده موضوع باشد. بنابراین بحث پیرامون این موضوع که توصیف‌ها چه چیزهایی را در متن توصیف می‌کنند، بیهوده است و به جای برشمردن نمونه‌هایی نظیر شخصیت، فضا، محیط، حالات، کنش‌ها و ... می‌توان گفت همه چیز. هر چیزی می‌تواند موضوع توصیف باشد:

اشخاص (چو سهراب جنگ‌آور او را بدید ۳۰۷)، حالات (برفتند و دیدنش افکنده خوار / برآسوده از بزم و از کارزار ۳۲۱)، مجالس (پرستار پنجاه با دست‌بند / به پیش دل‌افروز تخت بلند ۳۲۰)، زمان (چو خورشید گشت از جهان ناپدید / شب تیره بر دشت لشکر کشید ۳۲۰)، رخدادها (گزاینده کاری بد آمد به پیش / کز اندیشه آن دلم گشت ریش ۳۱۴)، گروه‌ها (سپاهی گران ۳۱۱) (پراز درد بودند برنا و پیر ۳۱۰). اشیاء، زمانه، جهان و ...

هر ویژگی می‌تواند توصیف‌گر باشد.

همچنین، توصیف‌های ادبی، تنها با توجه به موضوع‌هایشان قابل تحلیل نیستند؛ زیرا توصیف‌ها، علاوه بر این که با وصف موصوف‌هایی نظیر آنچه ذکر شد، بستر روایت را می‌سازند، داستان را از گزارش خبری صرف دور می‌کنند و به متن، شخصیت ادبی می‌بخشند:

بفرمود تا رخس را زین کنند سواران بروها پر از چین کنند
ز خیمه نگه کرد رستم به دشت ز ره گیو را دید کاندر گذشت
نهاد از بر رخسِ رخشنده زین همی گفت گرگین که بشتاب هین
همی بست بر باره رهام، تنگ به برگستوان بر، زده طوس چنگ
همی این بدان آن بدین گفت زود تهمتن چو از خیمه آوا شنود...
(فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۲۷-۳۲۸)

بنابراین، بررسی کارکردهای توصیف در متن ادبی، می‌تواند برای طبقه‌بندی تقریبی و تحلیل محتوای توصیف، سودمند باشد:

کارکردهای توصیف

کارکردهای توصیف نیز به عدد کارکردهای زبان است؛ یعنی بی‌نهایت. اما می‌توان در ارتباط با شاعرانگی و یا داستان‌وارگی متن ادبی، کارکردهایی را تشخیص داد که ملاک طبقه‌بندی انواع توصیف با توجه به محتوا و از منظر نوع ادبی باشند.

کارکردهای معطوف به شاعرانگی

برانگیختن احساس، ایجاد تخیل و تصویر.

الف- برانگیختن احساس:

که سهراب کشته است و افکنده خوار تو را خواست کردن همی خواستار
(همان: ۳۳۷)

ب- ایجاد تخیل و تصویر:

چو خورشید گشت از جهان ناپدید شب تیره بر دشت لشکر کشید
(همان: ۳۲۰)

یا

همه کاخ تابوت بد سربه‌سر غنوده به صندوق در شیر نر
(همان: ۳۴۳)

یا

چنین گفت کای رسته از چنگِ شیر جدا مانده از زخم شیر دلیر
(فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۳۶)

ایجاد تخیل و تصویر معمولاً با استفاده از شگردهای بلاغی مانند تشبیه و استعاره صورت می‌پذیرد؛ زیرا ژرف‌ساختِ زبانِ مجازی، توصیف است. به‌عنوان نمونه در مثال اخیر، شیر یعنی حیوان شجاع که موصوف جایگزین صفت شده است تا هم پویایی ایجاد کند و هم با زیبایی‌شناسی حماسه که بر مدار اغراق می‌چرخد، همخوانی داشته باشد.

کارکردهای معطوف به داستان‌وارگی

توصیف به‌مثابه بستر و همراه روایت، شامل ترسیم مکان، ترسیم زمان، ترسیم شخصیت، ترسیم حالت‌ها، ترسیم وضعیت است.

الف- ترسیم مکان:

چو نزدیکی مرزِ توران رسید بیابان سراسر پر از گور دید
(همان: ۳۰۱)

ب- ترسیم زمان:

چو یک بهره از تیره شب برگذشت شباهنگ بر چرخ گردان بگشت
(همان: ۳۰۲)

ج- ترسیم شخصیت:

مرا تخت زین باشد و تاج، ترگ قبا جوشن و دل نهاده به مرگ
(همان: ۳۱۸)

د- ترسیم حالت:

چو بشنود شاه این سخن شاد شد بسانِ یکی سرو آزاد شد
(همان: ۳۰۴)

ه- ترسیم رخداد:

بزد تند یک دست بر دستِ طوس تو گفتی ز پیل ژیان یافت کوس
(همان: ۳۱۶)

آموزشی - تعلیمی، جهان‌شناسی، تأویلی - نتیجه‌گیری

توصیف‌هایی که کارکردهایی معطوف به داستان‌وارگی یا شاعرانگی دارند، توصیف‌هایی عادی هستند که می‌توانند به خدمت این هردو نوع ادبی درآیند اما نمی‌توان همه آن‌ها را مورد تحلیل قرار داد، زیرا زبان به‌طور کلی توصیف‌گر است و حتی زمانی که روایت می‌کند، می‌توان گفت روایتی را توصیف می‌کند. با این همه در کنار کارکردهای داستانی و کارکردهای شعری توصیف، می‌توان از طبقه سوم یاد کرد که توصیف‌های شناختی هستند، زیرا کاربرد زیادی در متون ادبی دارند.

الف - آموزشی - تعلیمی:

بدو اندرون خیمه‌های پلنگ	بگو کان سراپرده هفت رنگ
یکی مهد پیروزه بر سان نیل	به پیش اندرون بسته صد ژنده پیل
سرش ماه زرین غلافش بنفش	یکی برز خورشید پیکر درفش
ز گردان ایران ورا نام چیست؟	به قلب سپاه اندرون جای کیست
به درگاه او پیل و شیران بود	بدو گفت کان شاه ایران بود

(فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۲۳)

ب - جهان‌شناسی:

هم از تو شکسته هم از تو درست	جهاننا شگفتی ز کردار توست
------------------------------	---------------------------

(همان: ۳۲۹)

یا

نیایی به خیره چه جویی کلید	چنین است و رازش نیامد پدید
بدین رنج عمر تو گردد به باد	در بسته را کس نداند گشاد

(همان: ۳۴۳)

ج - تأویلی - نتیجه‌گیری:

یکی دشمنی را ز فرزند باز	ندانند همی مردم از رنج و آز
--------------------------	-----------------------------

(همان: ۳۲۹)

جایگاه توصیف در داستان

گاهی هدف از توصیف، توصیف است. در این گونه موارد، توصیف‌گر، توصیفش را با انواع تشبیه و استعاره و تخیل و تصویر و احساس و ذوق می‌آراید. این توصیف‌ها به‌لحاظ شکل، صریح و مفصل یا طولانی هستند؛ مثل قطعه ادبی در ادبیات رمانتیک. که بیشتر وجه روان‌شناختی و پاسخ به احساسات دارند اما گاهی هدف از توصیف، علاوه بر توصیف، خدمت به روایت است. این توصیف‌ها، توصیف‌های داستانی هستند. توصیف‌های داستانی، در جای‌جای داستان‌ها، به اشکال و انواع مختلف و با کارکردهای گوناگون، استفاده می‌شوند. توصیف‌هایی که در پیشبرد داستان، بسترسازی برای رخدادها و رفتارها، شناساندن شخصیت‌ها، ترسیم فضا، ایجاد درنگ و تأمل و ... با روایت همراه می‌شوند و گرفتن آنها از روایت - اگر ممکن باشد - داستان را تا حدّ خبر صرف، تقلیل می‌دهد. همچنین، توصیف‌هایی که از شخصیت‌های داستان ارائه می‌شود، تا حدّ قابل توجهی، سمت و سوی داستان و نوع نگاه نویسنده را نشان می‌دهد. در داستان سهراب، دو شخصیت رستم و سهراب، بارها به توصیف درمی‌آیند. نگاهی اجمالی، تنها به تعداد توصیف‌هایی که در داستان سهراب پیرامون این دو شخصیت آمده است، نشان‌دهنده میزان اهمیت توصیف در شناخت دیدگاه نویسنده و فضای کلی داستان است.

توصیف‌های مربوط به سهراب، نسبت به توصیف‌های مربوط به رستم، هم بیشتر هستند و هم از زاویه دیدهای متنوع‌تر. برای مثال، رستم بیشتر توسط خود یا اطرافیانش توصیف می‌شود که بسیاری از آنها نوعی ستایش و یا تملق به حساب می‌آیند؛ اما توصیف‌های مربوط به سهراب، از زبان رستم و سایر پهلوانان ایران، از زبان کی‌کاووس و به‌ویژه از زبان راوی، بسیار بیشتر است از آنچه در توصیف رستم در این بخش آمده است. همچنین، بخش قابل توجهی از توصیف‌های مربوط به رستم، توصیف‌هایی منفی هستند. توصیف‌های تقابلی که چند مورد از آنها در ذیل آمده است، نمونه‌ای از تقابل توصیف‌های مثبت (سهراب) و توصیف‌های منفی (رستم) است:

رستم از زبان سهراب:

به بالا بلندی و با کتف و یال ستم یافت بالت به بسیار سال
سهراب از زبان رستم (با ترکیب دیدگاه راوی و رستم):

نگه کرد رستم بدان سرفراز بدان چنگ و یال و رکیب دراز
(فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۲۸)

در یک نبرد تن به تن، اطلاق واژه سالخورده در مقابل واژه شیرمرد، نوعی کوچک و
ضعیف شمردن شخص مسن است:

مگر کان دلاور گوی سالخورد شود کشته بر دست این شیرمرد
(همان: ۳۰۶)

صبح فردای نبرد نخست درحالی که سهراب با دلی روشن و بی‌کینه به دیدار رستم
آمده و با اوصاف خنده‌رویی و صمیمیت، توصیف شده‌است، رستم، خود را مردی زیرک
توصیف می‌کند که مرد فریب‌خوردن نیست:
سهراب:

ز رستم پیرسید خندان دو لب تو گفتی که با او به هم بود شب
بسی گشته‌ام در فراز و نشیب نیم مرد گفتار و بند و فریب
(همان: ۳۳۵)

در حین نبرد، رستم گفتگویی درونی را با خود آغاز می‌کند. توصیف شخصیتی که
دچار گفتگویی درونی با این مضمون است و در ضمن، توصیف شخصیت مقابلش با اوصاف
مثبت زیر:

یک از یک‌دگر ایستادند دور پر از درد باب و پر از رنج پور
همی‌گفت رستم که هرگز نهنگ ندیدم که آید بدین سان به جنگ
مرا خوار شد جنگ دیو سپید ز مردی شد امروز دل ناامید
جوانی چنین ناسپرده جهان نه گردی نه نام‌آوری از مهان
به سیری رسانیدم از روزگار دو لشکر نظاره بدین کارزار
(همان: ۳۲۹)

رستم: گور نر و آهو. سهراب: شیر.

به کردار شیری که بر گور نر زند چنگ و گور اندر آرد به‌سر
(همان: ۳۳۵)

رها کرد زو دست و آمد به دشت چو شیری که بر پیش آهو گذشت
(فردوسی، ۱۳۸۸، ۲: ۳۳۵)

در این بخش از داستان، رستم طوری توصیف شده است که گویی نگران یا ترسان شده است، شتابزده و مانند کسی است که مرده و مجدداً زنده شده است اما در مقابل، سهراب به هیچ وجه یاد نبردی که با رستم داشته است نمی‌افتد:

سهراب: همی کرد نخچیر و یادش نبود از آن کس که با او نبرد آزمود
رستم: خرامان بشد سوی آب روان چنان چون، شده، باز یابد روان
(همان: ۳۳۶)

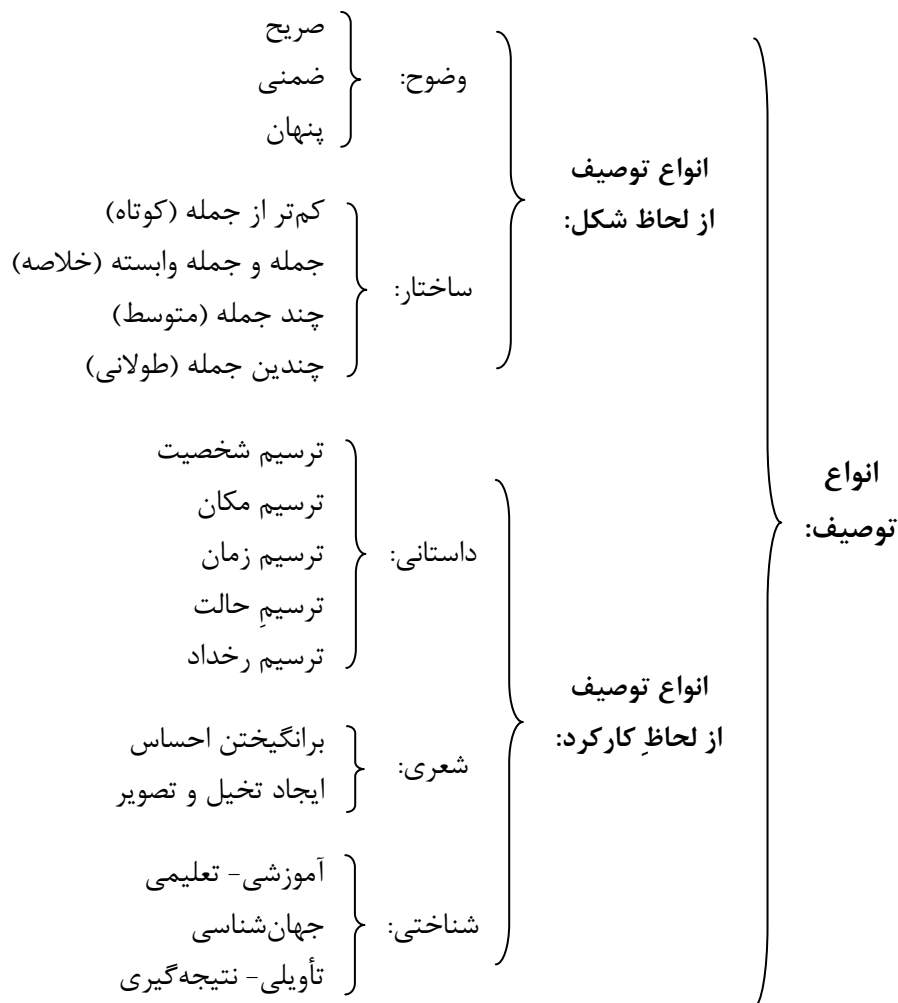
همی ماند رستم ازو در شگفت ز پیگارش اندازه‌ها برگرفت
چو سهراب شیراوژن او را بدید ز باد جوانی دلش بردمید
چنین گفت کای رسته از چنگ شیر جدا مانده از زخم شیر دلیر
(همان: ۳۳۶)

نتیجه‌گیری

نتیجه این پژوهش، از دو منظر قابل بررسی است. این که توصیف چیست و انواع آن چگونه است و دیگر اینکه توصیف در داستان رستم و سهراب از چه جایگاهی برخوردار است. توصیف، گزاره‌ای است هستیک که به بازنمایی ویژگی اشیا، افراد، مفاهیم، زمان‌ها و مکان‌ها در متن می‌پردازد. مرکز ثقل و نقطه اصلی این تعریف، عبارت «بازنمایی ویژگی» و همچنین «هستیک» بودن آن است. این گزاره هستیک از منظرها و با رویکردهای گوناگونی قابل دسته‌بندی است. در این میان، شکل توصیف و محتوا و کارکردهای توصیف، از سایر معیارهای دسته‌بندی، مهم‌تر به نظر می‌رسند. توصیف‌ها به لحاظ شکل، خود، از دو دیدگاه تحلیل می‌شوند: نخست، وضوح و صراحت توصیف در متن و دوم مقدار کمی آن در متن. به لحاظ وضوح، توصیف‌ها به سه دسته صریح، ضمنی و پنهان تقسیم می‌شوند و از لحاظ مقدار، به چهار دسته کمتر از یک جمله (کوتاه)، جمله و جمله وابسته (خلاصه)، چند جمله (متوسط) و چندین جمله (طولانی). اما از منظر محتوا و کارکرد، توصیف‌ها به سه دسته داستانی، شعری و شناختی تقسیم می‌شوند.

توصیف‌های داستانی، معمولاً در خدمت ترسیم زمان و مکان و شخصیت و رخداد و حالت هستند. توصیف‌های شعری، در خدمت برانگیختن احساس و یا ایجاد تخیل و تصویر هستند و توصیف‌های شناختی به سه شیوه آموزشی-تعلیمی، جهان‌شناسی و تأویلی- نتیجه‌گیری به خدمت ادبیات توصیفی درمی‌آیند. این بخش از نتیجه پژوهش حاضر را می‌توان در نمودار ذیل خلاصه کرد:

نمودار شماره ۱: انواع توصیف در ادبیات



بخش دوم نتایج پژوهش حاضر، به جایگاه توصیف در داستان رستم و سهراب مربوط می‌شود. فردوسی، از انواع توصیف، خواه شکلی (صریح، ضمنی، پنهان و همچنین، کوتاه، خلاصه، مفصل، طولانی) و خواه محتوایی (داستانی، شعری و شناختی)، در این داستان استفاده کرده است اما از توصیف‌های طولانی و نیز توصیف‌های تأویلی، تنها یک بار استفاده کرده است، توصیف‌های طولانی، بیشتر در متون مصنوع و توصیف‌های تأویلی، بیشتر در متون عرفانی و تمثیلی کاربرد دارند.

تقابل شخصیت‌های رستم و سهراب و دیدگاه تقابلی فردوسی در ارتباط با این دو شخصیت، در تعداد، شکل، زاویه دید و لحن توصیف‌های به‌کاررفته در مورد هر یک از آنها، نمود یافته است.

فضای کلی داستان با استفاده از بראعت استهلال که نوعی توصیف کلی و فلسفی است ترسیم شده است و در طول داستان، توصیف‌های داستانی زمان و مکان و شخصیت و حالت و رخداد، که توصیف‌هایی جزئی‌تر هستند و توصیف‌های شعری برانگیزنده احساس و ایجادکننده تخیل و تصویر، گزارش خبری صرف «قتل فرزندی توسط پدرش» را در لباس متنی ادبی و ارزشمند به‌نمایش گذاشته است. به‌عبارت دیگر، یکی از اساسی‌ترین عوامل متمایزکننده متن ادبی از متن غیرادبی، وجود توصیف و چگونگی شیوه به‌کارگیری آن است.

منابع

- ابن منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمد (۱۴۰۵) لسان العرب، قم، ادب‌الحوزه.
- امامی، نصرالله و قدرت قاسمی‌پور (۱۳۸۷) «تقابل عنصر روایت‌گری و توصیف در هفت‌پیکر نظامی»، فصل‌نامه علمی-پژوهشی نقد ادبی، دانشگاه تربیت مدرس تهران، دوره ۱، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۷، صص ۱۴۵-۱۶۱.
- بصیرزاده، الهام و منوچهر تشکری و مهوش قویمی (۱۳۹۱) «بررسی توصیف و کارکردهای برجسته آن در رمان»، ادب‌پژوهی گیلان، ش ۱۹، بهار ۹۱، صص ۷۷-۱۰۳.
- حسینی آباریکی، سید آرمان (۱۳۹۱) پژوهشی در صفت‌های تصویرساز شاهنامه، سید آرمان حسینی آباریکی و موسی پرنیان، مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شهریور ۹۱، شماره ۴۸.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیع (۱۳۸۲) دیوان خاقانی، به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران، زوار.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۶) لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، ابی‌القاسم حسین (۱۳۶۲) المفردات فی‌الغرایب القرآن، تهران، کتابفروشی مرتضویه.
- رضایی، عربعلی (۱۳۸۲) واژگان توصیفی ادبیات، تهران، فرهنگ معاصر.
- زوزنی، قاضی ابوعبدالله (۱۳۷۴) کتاب‌المصادر، به اهتمام تقی بینش، تهران، البرز.
- ژنس، دومنیک (۱۳۷۹) رمان‌های کلیدی جهان، ترجمه محمد مجلسی، تهران، دنیای نو.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶) صور خیال در شعر فارس، تهران، آگه.
- صادری، طه (۱۳۹۱) «بررسی سبک زبانی شاهنامه بر بنیان کاربرد صفات در این منظومه»، فصل‌نامه پژوهش‌نامه ادبیات و زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروزآباد، سال اول، شماره دوم، صص ۱۱-۲۳.
- صفی‌پور، عبدالکریم (بی‌تا) منتهی‌العرب، تهران، سنایی.
- عقدايي، تورج (۱۳۹۴) بلاغت وصف در داستان سیاوش، نشریه زیبایی‌شناسی ادبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، دوره ۵، شماره ۲۵، صص ۹-۴۴.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸) شاهنامه فردوسی، تصحیح به کوشش انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، تهران، ققنوس.
- مارتین، والاس (۱۳۹۳) نظریه‌های روایت، ترجمه محمد شهباء، تهران، هرمس.
- مکاریک ایرناریما (۱۳۹۰) دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگه.
- منوچهری دامغانی، احمد بن قوص (۱۳۸۲) دیوان منوچهری، به تصحیح محمد دبیرسیاقي، تهران، زوار.
- میرصادقی، جمال (۱۳۹۲) عناصر داستان، تهران، نگاه.
- واعظی، مرادعلی (۱۳۷۰) وصف در شاهنامه فردوسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.

- Abbott, Horace Porter (2009) Narrativity, in Fotis Jannidis, Matías Martínez, John Pier Wolf Schmid (ed.) Handbook of Narratology, Cambridge, Cambridge University Press.
- Abrams, M.H (2008) A Glossary Of Literary Terms, Geoffrey Galt Hrpham, National Humanities Center.
- Barthes, Roland (1982) «An Introduction ti the Structural Analysis of Narrative», New Literary History 6, N, 2, 237-272.
- Bernhart, Walter (2007) Functions of Description in Poetry, in Werner Wolf, Walter Bernhart (ed.) Description in Literature and Other Media, Amsterdam - New York, NY.
- Chatman, Seymour (1975) Towards a Teory of Narrative. New Literary History. 6, N2. PP. 295- 316.
- Cudden, A.G (2013) Literary Terms And Literary theory, Fifth edition, Wiley-Blackwell.
- Fludernik, Monika (2009) An Introduction to Narratology, London And New York, Routledge.
- Genette, Gerard (1982) Frontiers Of Narrative, in Alan Sheridan (ed), Figures Of Literary Discourse, Translated by, New York, Columbia University Press.
- Gomel, Elana (2014) Narrative Space and Time, Nue York and London, Routledge.
- Hewllet Koelb, Janice (2006) The Poetics of Description, New York, Palgrave.
- Motoyoshi, sumi (2003) Description In classical Arabic Poetry, Leiden-Boston, Brill.
- Nünning, Ansgar (2007) Towards a Typology, Poetics and History of Description in Fiction, in Werner Wolf, Walter Bernhart (ed.), Description in Literature and Other Media, Amsterdam - New York, NY.
- Pflugmacher, Torsten (2005) «Description», David Herman, Manfred Jahn, Marie-Laure Ryan, eds, Routledge Encyclopedia of Narrative Theory, London, Routledge, 101-102.
- Scott card, Orson (1999) Characters and Viewpoint, Cincinnati, Witer's Digest Books.
- Todorov, Tzvetan (2009) «Structural Analysis Of Narrative», NOVEL, A For Um on Fiction, Vol.3, No, 1 (Autumn, 1969), pp, 70-76., Duke University Press.